

ادبیات سوسیالیستی از انتشارات حزب کمونیست کارگری

حزب در عرصه قدرت سیاسی

حمید تقوائی

این نوشته بر مبنای سخنرانی در پلنوم ۴۱ کمیته مرکزی حزب تنظیم شده است.

بحث من در پایه ای ترین سطح بر سر حزب در این دوره است. ما میخواهیم حزب کمونیست دهه دوم قرن بیست و یکم باشیم. میگویم دهه دوم چون شرایط این دوره حتی از دهه اول همین قرن متفاوت است. ما میخواهیم حزب کمونیست این دوره باشیم و کمونیسم این دوره را نمایندگی کنیم. نمونه و الگویی نداریم. نمیتوانید ما را با حزب و سازمان کمونیستی مطرح و امروزی تری مقایسه کنید چون چنین نیروئی وجود ندارد. جنبش های اجتماعی مدرن تر از ما کم نیستند. حتی انقلابهایی به شیوه مدرن سازمان یافته اند. دیکتاتورها را انداخته اند و به این معنی پیروز شده اند. ولی چون کمونیسم متشکل درگیر این تحولات نبود ما نمیتوانیم در این جنبشها نمونه ای از حزب و حزبیت بیابیم. حزب کمونیسم کارگری ما هستیم و صحبت بر سر اینست که باید کمونیسم امروز باشیم و نه فقط یک تشکل امروزی. این را هنوز کسی جواب نداده است. خیلی نیروها و جنبشها امروزی هستند و رادیکال و چپ هم هستند. جوانی که میخواهد زمین و آسمان را در هم بکوبد، التحریر

را سازمان میدهد، انقلاب تونس را سازمان داده است، مانیفست جوانان غزه را منتشر کرده است و جنبش اشغال براه انداخته است. اما نتیجه چه شد؟ آنها هم اگر مثل ما پلنومی میداشتند بحثشان این میشد که چرا کارشان حاصلی نداشته است. ما نمیتوانیم از آنها الگوبرداری کنیم. میدانم کار اجتماعی مدرن و امروزی و جدید یک خصیصه مثبت و قابل آموختن این حرکتها و جنبشها است اما مارکسیسم کجای تصویر است؟ مارکسیسم بیش از هر دوره دیگری دیگر به دنیای امروز مربوط است و حقانیت و اعتبارش بیشتر و واضح تر شده است.

این نیروی مدرن اصلا دنیائی که میخواهد تغییر بدهد را نمیشناسد. فقط میخواهد تغییر بدهد. شاخه چپش آنارشویست است. میفهمد که جنبشهای دیگر، جنبش ناسیونالیستی، جنبش اسلامی، جنبش لیبرالی و دموکراسی پارلمانی جوابش را نمیدهد اما خودش هم جوابی ندارد. جنبش اشغال اعلام کرد که دموکراسی پارلمانی جوابم را نمیدهد. خوب جواب خودت

چیست؟ احتراز و دوری گزیدن از امر رهبری؟! این جواب نشد. رهبر جنبش اشغال نیویورک اسمش را فقط یک عده معدودی میدانند. مثل شاه عباس با لباس مبدل رفت در وال استریت نیویورک و برگشت به انگلیس. نیمی از شما نمیدانید اسمش چیست. چون نمیخواست اتورپته بشود. آنارشویست بود. میگفت دولت نباید باشد اما نه مساله را طبقاتی میدید و نه حزب و تحزب در دستور کارش بود. در انقلابات منطقه هم آنچه کم بود حزب سیاسی کمونیسم کارگری بود. آرمانهای کمونیسم کارگری غایب نبود. خواستها و ایده آلهای رایکال و کمونیستی کم نیست. یک نقد خامی از سرمایه داری موجود در این حرکتها نمایندگی میشود که میشود آنرا کمونیسم خیابانی نامید. مساله کلیدی نبود حزب است. و این حزب مدل و الگویی ندارد. مساله این نیست که ما در برابر نسل جوان و نوع حزب و حزبیتی که نسل امروز مطرح میکند مقاومت میکنیم. چنین حزب و حزبیتی وجود ندارد. حزب کمونیست امروز کجا است؟ اگر بود جواب مصر را میداد. جواب تونس را میداد. جواب سوریه را میداد.

تحولات سوریه تا آنجا پیشرفت که یک نیروی کمونیستی میباید اسلحه بر میداشت و جلو می افتاد. چنین نیروئی نبود و اسلحه را سلفی ها برداشتند. و نتیجه این شد که می بینیم. اما تا آنجا که به دست بردن به اسلحه در برابر رژیم اسد مربوط میشود این یک ضرورت بود و این در تئوری و استراتژی ما کمونیستها هست. ما کمونیستها باید به پیشوازش میرفتیم. کمونیسم باید میافتاد جلوی صف. اگر کمونیسم کارگری در سوریه حضور داشت باید جلو می افتاد و میرفت و رهبری ارتش آزاد را بدست میگرفت. وقتی من همین بحث را در دفتر سیاسی طرح کردم رفقائی مخالف بودند. با تعجب میپرسیدند شرکت کمونیستها در ارتش آزاد؟! گوئی ارتش آزاد مادر زاد و از همان روز اول نیروئی ارتجاعی بوده است. ارتش آزاد به این شکل بدنیا نیامد.

مثل هر انقلاب کلاسیکی بخشی از ارتش سرپیچی کرد و در برابر اسد ایستاد. اگر یک کمونیست حاضر به یراق با تئوری و استراتژی قیام و مبارزه مسلحانه و تئوری حزب و جامعه و حزب

و قدرت سیاسی وجود میداشت نمیگذاشت کار بدست امثال اسلامیون و نیروهای وابسته به عربستان سعودی و ترکیه و غیره بیافتد. منصور حکمت میگوید کمونیستها نمیتوانند بخاطر غیبت خودشان تاریخ را ملامت کند. خودتان نیستید و متعجبید که چرا نیروهای ارتجاعی در برابر اسد صف کشیده اند؟! خوب وقتی یک نیروی انقلابی کمونیست حضور ندارد نیروهای دیگر جواب میدهند.

تنها کمونیسم کارگری میتواند جواب دنیای امروز باشد. ما رادیکالیسم و انسانیت، ما "نان و آزادی کرامت انسانی" را نمایندگی میکنیم. با این تفاوتها از چپ درخود و چپ غیر دخالتگر زاده شده ایم. جریانی که امروز کمونیسم کارگری نامیده میشود و اینجا ایستاده است با این تمایزات و تفاوتها شکل گرفته و تا اینجا آمده است. این جریان همانطور باید کمونیسم امروز را نمایندگی کند که در انقلاب ۵۷ کمونیسم آن دوره را در برابر جریانات سنتی چپ نمایندگی کرد. همانطور باید کمونیسم امروز را نمایندگی کند که در مقطع فروپاشی شوروی

کمونیسم کارگری را از زیر آوار بیرون کشید و "تفاوتهای ما" را نمایندگی کرد.

بحث ما بر سر تحزب کمونیسم امروز است و نه فقط انقلابیگری امروز و یا اعتراض و شیوه های اجتماعی مبارزه امروز. اگر مساله همین بود من میرفتم عضو جنبش فمَن میشدم. چون رادیکال و امروزی است. یا عضو جنبش اشغال و یا فعال عرصه های مبارزات برحقی که در ادامه انقلابات در کشورها عربی جریان دارد. صحبت بر سر اینست که یک خلائی اینجا هست. سرمایه داری ای که بی افق شده است و دنیائی که به جوشش و غلیان افتاده است به یک کمونیسم سیاسی متحزب امروزی نیازمند است. حزب ما نزدیکترین نیرو به چنین حزبی است. ولی فقط نزدیکترین. برای ما مساله اینست که چگونه به حزب کمونیسم امروز تبدیل شویم.

سه رکن حزبی

به نظر من برای حزب و کار حزبی سه رکن میشود تعریف کرد. که

گرچه بهم مربوط اند ولی سه عرصه جداگانه هستند. این سه رکن عبارتند از اول افق و تبیین و تحلیل و خط و سیاست، دوم پراتیک اجتماعی و سوم حضور در عرصه قدرت سیاسی.

رکن اول حزب تبیین و تحلیل و خط و استراتژی و سیاست است. توضیح و نقد حقیقی و ریشه ای دنیای امروز. که در جنبشهای رادیکال امروز غایب است. نه در جنبش ۹۹ درصدی ها می بینید و نه در انقلاب مصر و تونس و نه در هیچ حرکت اعتراضی دیگری. تحلیل و تبیینی که حزب ما از اوضاع امروز دنیا بدست میدهد را من ندیده ام نه به زبان فارسی و نه انگلیسی و یا عربی و یا هر زبان دیگری. توضیح اینکه تحولات جاری چه زمینه ها و مضمونی دارد؟ دنیا به کام سمت میرود؟ دوره حاضر چه خصوصیتی دارد؟ اسلام سیاسی کجای تصویر است؟ اسلام سیاسی کجا بود و به کجا رسید؟ فرق بین دهه اول و دهه دوم قرن بیست و یک چیست؟ این ها بحثهای حزب ما است. این یک رکن حزب است. کسی که در خیابان اکتیو است، کمونیسم

خیابانی، این را ندارد. شما برای اینکه پدیده ای را تغییر بدهید باید اول توضیحش بدهید. باید اول بشناسیدش. مارکس میگوید اگر میخواهید سرمایه داری را درهم بکوبید باید اول بدانید چطور کار میکند. این اکتیویستهای خیابانی نمیدانند دنیا چطور کار میکند. شورش داریم. قیام داریم. اعتراض و انقلاب داریم. انقلاباتی که دیکتاتورهای نظیر مبارک و بن علی را بر میاندازد. اما شناخت ریشه ای عمیقی به وضع موجود ندارد. به همین دلیل وقتی این دیکتاتورها کنار زده میشوند آن حرکت و انقلاب هم تمام میشود و یا در هر حال جهت خود را از دست میدهد و از نفس می افتد. به همین دلیل میگوئیم تحزب لازم است. این دیگر به یک یک کلیشه تبدیل شده که "حزب لازمست تا انقلاب پیروز شود". اما کدام حزب؟ چطور پیروز میشود؟ این مکانیسم چیست؟ حزب چه معجزه ای میکند که انقلاب پیروز میشود؟ این را باید توضیح داد. حزب لازمست که انقلابات علیه این دیکتاتورها را پیروز کند. به این معنی که قبل از هر چیز بشناسد که مضمون

این تحولات چیست و مثلا انقلاب مصر ریشه هایش کدامست؟ چرا مردم شعار میدهند نان آزادی کرامت انسانی؟ حزبی لازمست که این شعار پلاتفرم سیاسی اش باشد و تبدیل شود به نماینده جنبش و انقلابی که این شعار را بلند کرده است. وقتی جوانان نوار غزه آن کیفرخواستشان را دادند میتوانست یک حزب کمونیست کارگری در نوار غزه درست بشود. آنها را نمایندگی کند. اما مانیفستی دادند و رفتند. جنبش اشغال پای تشکیل حزب هم رفت (قرار بود تابستان سال ۲۰۱۲ حزبشان اعلام موجودیت کند). اما این جنبش هم بجائی نرسید چون میخواهند با جاخالی دادن از رهبری و از عرصه قدرت سیاسی حزب بشوند! فکر میکنند دیکتاتوری بخاطر اتوریته فردی در رهبری است و یا از هر نوع دولتی دیکتاتوری زاده میشود. تصور میکردند با اشغال خیابانها میتوانند پیروز بشوند. معلوم است که این حرکت بجائی نمیرسد. بجائی نمیرسد قبل از هر چیز بخاطر اینکه اکتیویستش نمیداند حرکت بر سر چی هست. مضمون و دینامیسم جنبش را نمیشناسد و در نتیجه راه پیشروی اش را

نمیشناسد و نمیتواند رهبرش بشود و پیروزش کند. وقتی میگوئیم حزب لازمست قبل از هر چیز یعنی علم به وضع موجود و شناخت عمیق وضعیت لازمست. شناخت در سیاست یعنی نقد - منظورم انتقاد نیست بلکه نقد است به معنی رسوخ در واقعیت و بقول کردی رخنه - باید واقعیت را عمیقا شناخت و دانست که داستان بر سر چیست. ژورنالیسم سطحی را بگذارید کنار، حب سی. ان. ان. و بی. بی. سی. را قورت ندهید، حب ژورنالیستهای صد من یک غاز و آکادمیسنهای سطحی را قورت ندهید. جنبشهای دیگر تئوریسنهای خودشان را دارند. اما برای مارکسیستی که دنیای امروز را میشناسد این تئوریهای حرفهای صد من یک غاز است. باید با مارکسیسم و با شناخت و نقد عمیق مارکسیستی به سراغ دنیای امروز رفت. مارکسیسمی که امروز را میشناسد توده مردم را حرکت میدهد با تئوریش. با توضیح اش. با تبیین اش. اولین چیزی که نیروهای بیرون ما ندارند - چه در جنبش اشغال و چه در انقلابات - اینست که وضع موجود را نمیشناسند.

حزب ما میداند دنیا چه خبر است. حزب ما دوره جنگ سرد و دوره جنگ تروریستها را میشناخت و دوره جدید را هم میشناسد. اعلام کرد دوره حاضر دوره جنگ طبقاتی است (دوره بچلش کشیده شدن یک درصدیها و دیکتاتوریهای سرمایه در غرب و شرق) و در این شرایط هر نیروئی کجا ایستاده است. من در تعریف حزبیت اول روی این مولفه انگشت میگذارم. بدون مولفه شناخت و آگاهی مارکسیستی از حزب و رادیکالیسم هم خبری نیست. بدون این شناخت و آگاهی شرکت موثر و خط و جهت دهی در مبارزه طبقاتی بی معنی است. باید طبقات را شناخت. باید آرایش سیاسی طبقات را شناخت و از اینجا پدیده جنبشها وارد تصویر میشود. بحث تحزب بر متن جنبشها طرح میشود. بحث شخصیتها طرح میشود. بحث کمپینها و غیره مطرح میشود ولی شناخت و آگاهی طبقاتی پایه است. این پایه را بردارید به یک سری هیاهو تبدیل میشوید. با مد روز میرویم به سیاست و از مد که افتاد میرویم بخانه مان. فعالین

جنبش اشغال امروز کجا هستند؟ یا مشغول زندگی و کاریر خودش است و یا به نوعی هیپیسم تبدیل شده و یا با موزیک رپ اعتراضش را بیان میکند و غیره. بهمین خاطر اگر من بخواهم بر یک مولفه تاکید کنم روی همین خط و سیاست شناخت طبقاتی انگشت میگذارم.

در انجمن مارکس در مورد انقلاب اکتبر و انقلابات امروز یک نکته بحث من همین بود. معمولا میگویند بلشویکها پیروز شدند چون هزاران هسته کارگری داشتند. یا تشکیلات وسیعی داشتند با مبلغین خیابانی و غیره. بله هم اینها را داشتند ولی منشویکها هم همین خصوصیات را داشتند. اس. آر.ها هم همینطور. در انقلاب اکتبر اکثریت شوراها بلشویکی نبودند. ولی بلشویکها پیروز شدند چون حزبی داشتند که قبل از هر چیز جنگ اول جهانی را درست توضیح میداد. و با همین تمایز از کل سوسیال منشویسم جدا شد. با درک درست از اینکه جنگ بر سر چیست و کمونیستها باید چه موضعی داشته باشند. شعار تمام تفنگها بطرف دولت خودی و خواست قطع فوری جنگ بود که

بلشویکها را به رهبر انقلاب تبدیل کرد. اگر آن تحلیل و تئوری در مورد جنگ نبود جایی در انقلاب پیدا نمیکردند. اگر بلشویکها در انترناسیونال دوم میماندند و با ساز حزب سوسیال دموکرات کائوتسکی و غیره میرقصیدند انقلاب اکتبری در کار نبود. حتی اگر صد ها هزار هسته و حوزه کارگری داشتند و ده ها هزار شورا هم تشکیل میشد. منشویکها شوراها را فروختند به دولت کادتها، بلشویکها هم اگر شناخت عمیق و مارکسیستی از جنگ و شرایط روسه انزمان نداشتند همین کار را میکردند. اگر تزه‌های آوریل نبود و اگر بلشویکها روی مواضع و نظرات لنین قبل از تزه‌های آوریل باقی میماندند برای سرنگونی دولت موقت کادت و تصرف قدرت سیاسی حرکت نمیکردند (همانطور که منشویکها سرگونی طلب نبودند) و اصولاً تحولی به اسم انقلاب اکتبر اتفاق نمی افتاد. کادتها در قدرت میماندند و بعد از شکست آلمان در جنگ هم بیشتر تقویت و تثبیت میشدند.

فلسفه و شناخت شناسی مارکسیستی مونیستی است.

بالاخره حزب چیست؟ روشن است که حزب باید رشد کند و عضو و کادر داشته باشد و پیاده نظام داشته باشد و توپخانه لازم دارد اما اگر بگوئیم هم این مهم است و هم آن به نظر من توضیح درست و دقیقی از حزب بدست نداده ایم. باید دید آن جزء اساسی حزبیت چیست. چه چیزی را باید داشت تا حزب را داشته باشیم. آن جزء اولیه نقد عمیق دنیا است. (تنها انقلاب سلبی نیست، مارکسیسم هم سلبی است). هر طبقه ای همانقدر نقدش عمیق میشود که میخواهد تغییر بدهد. اگر شما یک میلیمتر در واقعیت رخنه میکنید لابد میخواهید یک میلیمتر تغییر بدهید. اگر نقد شما به جمهوری اسلامی اینست که خامنه ای آدم بدی است لابد میخواهید ولی فقیه را کنار بگذارید و بقیه نظام را نگهدارید. نیمی از اپوزیسیون راست (سبز و ملی اسلامی و اکثریت و غیره) نقدش همین است. اگر طرفدار رضا پهلوی هستید آنوقت دامنه نقدتان بیت رهبری و آخوندهای بد را هم در بر میگیرد. و اگر مثل ما کمونیستها میخواهید جامعه آزاد و رها بشود کل نظام سرمایه داری

را نقد میکنید. حزب کمونیست حول این نقد ریشه ای ساخته میشود.

این رکن اول حزبیت است اما اگر فقط به همین اکتفا کنید نمیتوانید آکادمیسین و منتقد نظری خوبی باشید ولی لزوما هنوز حزب خوبی نیستید. یک استاد دانشگاه میتواند نقد عمیقی داشته باشد (نظیر همان تئوریهائی که ما در مورد جنگ تروریستها و توضیح شوروی و بلوک شرق و دوره جنگ سرد و بحرانو بی افقی سرمایه داری جهانی و انقلابات اخیر و غیره داریم) و همه اینها را هم تدریس کند و استاد خوبی هم باشد ولی حزبی که فقط به همین ایده ها و تئوریها اکتفا کند یک فرقه است. فرقه های ایدئولوژیکی که ممکن است نظریات درستی هم داشته باشند. رکن دوم حزب اینجا وارد میشود.

پراتیک اجتماعی

رکن دوم حزبیت پراتیک اجتماعی حزب است. روشن است حزب یک سری فعالیتها را دارد مثل تبلیغ و ترویج سیاستهایش

و عضوگیری و سازماندهی و غیره که اینها را من فرض میگیرم. منظور من از پراتیک اجتماعی این نوع فعالیتها نیست بلکه فعالیت مبارزاتی در یک سطح و مقیاس کلان در جامعه است. این خود جزء لاینفک کمونیسم است. مارکس کمونیسم را ماتریالیسم پراتیک مینامد. من هم پراتیک اجتماعی را به همین معنی بکار میبرم. همه آن فعالیتها که به اسم کمپینها و نهادها یا فعالیتهای جانبی و یا با نام درست ترش فعالیتهای عرصه ای و آکسیونها و غیره انجام میشود جزئی از این پراتیک اجتماعی است. در این پلنوم صحبت بر سر این بود که این کمپینها چقدر عضو به حزب اضافه کرده است اما به نظر من این متر خیلی ناقص و نارسائی است. باید دید در خود جایگاه و اهمیت این مبارزات چیست. نظریه حزب و جامعه منصور حکمت این نیست که کار اجتماعی میکنیم و بتدریج تعداد اعضای حزب زیاد میشود و تشکیلاتمان رشد میکند و بعد قدرت سیاسی را میگیریم. دیروز رفیقی در صحبتش گفت که بحث حزب و جامعه ظاهراً برای پارلمان و رای گیری خوبست.

اینطور نیست. بحث حزب و جامعه بحث انقلاب است. انقلاب بر سر هژمونی است. من بارها این را گفته ام. انقلاب کارگری بر سر هژمونی حزب کمونیست کارگری یا حزبی مثل بلشویکها در یک حرکت توده ای است که از نظر ترکیب طبقاتی ممکن است کارگران اکثریت نداشته باشند. حتی ممکن است اکثریت شوراها (مثل شوراهای سربازان و دهقانان در انقلاب روسیه) غیر کارگری باشند. ممکن است مثل بلشویکها حتی برنامه ارضی نیروهای غیر کمونیست را هم بپذیرید. اما انقلاب میتواند یک انقلاب کارگری باشد اگر هژمونی با کمونیستها باشد. همانطور که در انقلاب اکتبر هژمونی با بلشویکها بود. هژمونی بلشویکی یعنی توده مردم به حرکت درآمده که اکثریتشان نه عضو حزب بلشویک بودند و نه حتی خودشان را چپ و کمونیست میدانستند بلشویکها را بعنوان رهبر سیاسی شان قبول داشتند، در قیام و گرفتن کاخ زمستانی یا خود شرکت داشتند و یا با آن موافق بودند و بقول لنین با پاهایشان، با تظاهرات و اعتصاب و اعتراض و مبارزه خیابانی، به بلشویکها رای مثبت داده بودند.

هژمونی یعنی، بقول منصور حکمت، انتخاب اجتماعی حزب از سوی توده کارگر و توده مردم ناراضی از وضع موجود. ریشه بحث تامین هژمونی نظریه حزب و جامعه است. ریشه اش انتخاب اجتماعی حزب است به معنی اعتماد و اتکای توده مردم به حزب و خط و سیاستها و مواضعش.

در ده روزی که دنیا را تکان داد از کارگری نقل قول میشود که میگوید من نمیدانم بلشویکها چه تئوریهها و بحثهایی دارند ولی هر چه لنین بگوید من قبول دارم. این هژمونی و اعتبار برای نیروی رهبری کننده هر انقلابی حیاتی است است و کمپینها و پراتیک اجتماعی یک رکن مهم کسب این اعتبار است. برای توده مردم پراتیک حزب ملاک است. ممکن است برنامه و تئوریهها و ادبیات حزبی را خوانده و یا نخوانده باشند ولی آنچه در نهایت نظر مردم را جلب میکند و حزب را توده ای میکند پراتیک حزب است. به این دلیل است که میگویم پراتیک اجتماعی حزب در خود مهم است. اینکه در اثر این یا آن کمپین حزبی چند نفر عضو شده اند شاخص درستی

نیست. اگر با این متر بسنجیم تمام کمپین علیه سنگسار سکینه قاعدتا نباید ارزشی داشته باشد چون عضو چندانی به حزب جلب نکرد. (و یا بهمان اندازه اعضای که گرفتیم ارزش دارد که بسیار محدود است). و یا فعالیتهای مردم نمازی نمیدانم چند نفر عضو بما اضافه کرده است و یا حتی نهاد کودکان مقدمند و یا کنفرانس برلین و بسیاری از اکسیونها و کمپینهای دیگر. در اثر فعالیتهای فدراسیون پناهندگان اعضای زیادی به حزب پیوست اند ولی من فدراسیون را تنها با این شاخص نمیسنجم. ارزش فدراسیون در این نیست، در اتوریته و اعتبارش در جنبش پناهندگی و دفاع از حقوق پناهندگان است. نفس این فعالیتهای یک رکن حزبیت است و اهمیت در خود دارد. باید زیر این چند خط تاکید کشید.

همانطور که منصور حکمت میگفت حزب در خود بعنوان یک پدیده سیاسی اهمیت دارد. مستقل از اینکه حزب چند اعتصاب را فراخوان داده و یا چند عضو دارد و یا چقدر فراخوانهایش جواب میگیرد و غیره حزب خودش یک

فاکتور سیاسی مهم است. شاخص بعدی هم هنوز عضوگیری و طول و عرض تشکیلاتی نیست. منصور حکمت از اهمیت سیاسی حزب به سه خصیصه حضور، قابل دستری بودن حزب و ایمیح یا تصویر حزب میرسد. میگوید این سه فاکتور برای اجتماعی شدن حزب و تامین رهبری حزب حیاتی است. در بحث حزب و جامعه منصور حکمت میگوید بجای پخش اطلاعیه باید رادیو داشته باشیم - آلمان تلویزیون هنوز در تخیل کسی نمیگنجد - و یک سری فعالیتهای اجتماعی و یا چهره ها و شخصیتها را مطرح میکند برای اینکه طبقه کارگر و توده مردم بتوانند حزب را انتخاب بکنند. حزب باید اجتماعا قابل انتخاب باشد. این با متر عضو و عرض و طول حزب قابل اندازه گیری نیست. به نظر من حزب تدریجی و در ادامه رشد کمی خودش بطرف قدرت نمیروند. اینطور نیست که تعداد اعضای حزب از صد به دویست و در گام بعد به چند صد و بعد چند هزار و بعد ده ها هزار نفر میرسد و بعد به رهبری انقلاب و پیروزی میرسیم. این اتفاق نمی افتد. ممکن است عضوگیری حزب در هر شرایطی

خوب و یا بد باشد و واضح است که باید همیشه و در هر شرایطی تلاش کنیم که هر چه بیشتر عضو بگیریم و سازمان و تشکیلات را گسترش بدهیم ولی انتخاب اجتماعی حزب حاصل این رشد کمی نیست. بلکه در خود یک امر سیاسی است که یک تمهیدات، یک سیاستها، یک فعالیتهای، یک سبک کار، یک نوع تبلیغات، یک نوع سازماندهی و یک نوع کار ویژه ای را طلب میکند که جدید است، نظریه حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت تئوری انجام این نوع فعالیتهای است.

به نظر من جایگاه کمپینها و پراتیک اجتماعی حزب را باید بر متن بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی بررسی کرد. اهمیت سیاسی کمپینهای اجتماعی در خود این کمپینها است - روشن است منظورم کمپینهایی است که بوسیله خود حزب یا به ابتکار و فعالیت کادرهای حزب انجام شود. وگرنه نهادی مثل پزشکان بدون مرز شاید خیلی فعال تر از کمپینهای ما باشد. معمولا رفقا مثالهایی می آورند نظیر اینکه

فیس بوک فلان نهاد یا کمپین غیر حزبی ده ها هزار مراجع دارد و یا تویترش را میلیونها نفر دنبال میکنند. میدانم جرج کلونی و یا آنجلا جولی هم کارهای مترقی و عام المنفعه ای انجام میدهند و با میلیونها نفر مرتبط اند. ولی این قیاسها مع الفارق است. همانطور که گفتم ما الگوئی نداریم. این اکتیویستهای سرشناس حزب ندارند و دنبال قدرت سیاسی هم نیستند. امر ما چیز دیگری است. ما جنبش تغییراتی در نظامهای موجود نیستیم ما جنبش زیرورو کردن دنیای موجود هستیم. و برای اینکه این کار را بکنید باید مکانیسمهای آن را بشناسید. و پراتیک اجتماعی حزب یکی از این مکانیسمها است.

حزب سیاسی در تمایز از فرقه ایدئولوژیک و گروه فشار

این رکن دوم حزبیت بود که خدمتتان توضیح دادم. رکن سوم حزبیت که که نقطه ضعف ما است، و بقیه بحث من به این موضوع اختصاص دارد، فعالیت در عرصه قدرت سیاسی است. بحث من محدود به نظریه حزب و

قدرت سیاسی نیست. این نظریه کلیشه شده و ساده انگاری ای با خود آورده است و یک برداشت سطحی و مکانیکی از نظریه حزب و قدرت سیاسی وجود دارد. مثل اینکه ایمیج سازی کنیم و یا مردم در ناصیه ما ببینند که میتوانیم قدررت را بگیریم و غیره. اینها غلط نیست ولی عمیق نیست و ما را به نتیجه نمیرساند. من بجای حزب و قدرت سیاسی از عرصه قدرت سیاسی و مبارزه در این عرصه صحبت میکنم. همانطور که حزب ما در عرصه های مختلفی فعال است باید در عرصه قدرت سیاسی هم فعال باشد. این عرصه ای است که حزب را تبدیل به حزب میکند به این معنی که دو رکن اول، شناخت و توضیح دنیا و پراتیک اجتماعی، بدون این رکن سوم به یک حزب سیاسی منجر نمیشود.

یک نهاد نظری مثل مانتلی رویو میتواند تئوریهها و شناخت درستی از دنیا داشته باشد. میتواند کسی حزبی نداشته باشد و اکتیویست نباشد و پراتیک اجتماعی هم نداشته باشد ولی دنیا را خوب بشناسد و تبیین کند. این در

بهترین حالت یک آکادمیسین خوب مارکسیست است. یا یک فرقه ایدئولوژیک. از این فراتر نمیرود. این فرقه ها معیارهایشان هم ناگزیر نظری و تئوریک است. کسی که تحلیل و تئوری متفاوتی داشته باشد را قبول ندارند. (بعدا میگویم یک حزب سیاسی چطور همه چیز را یک جور دیگر می بیند). کل هویت و موجودیت یک حزب ایدئولوژیک تئوریهها و نظرات اوست. پراتیک اساس اش نیست. ما به اصالت پراتیک معتقدیم و او به اصالت نظر و موضع گیریها و مرزبندیهای نظری. مثلا اگر کسی تحلیلش از انقلاب مصر مثل یک حزب ایدئولوژیک نباشد عضو آن حزب هم نمیتواند باشد. فرقه های ایدئولوژیک به این نوع مرزبندیها نیاز دارند چون تمام موجودیتشان نظری - ایدئولوژیک است. برای حزبی مثل حزب ما قضیه کاملا متفاوت است. اگر کسی در تحلیل مصر و تونس و دوره حاضر با ما مخالف باشد ولی در جنبش علیه اعدام با ما همراه باشد با آغوش باز از او استقبال میکنیم. این ما و کل چپ جامعه را قویتر و بقدرت سیاسی نزدیکتر میکند. ولی خود ما هم تا امروز در مواردی فرقه ای

عمل کرده ایم. در همین عرصه مبارزه علیه اعدام حرکتی برای لغو گام بگام اعدام بر راه می افتد و ما ناراحت میشویم. بعضی هایمان هم از همین حالا شمشیر هایمان را کشیده ایم. که لغو گام بگام اعدام ارتجاعی است و غیره. این برخورد کسی است که حزبیت را فقط بر مبنای تحلیل و توضیح دنیا بنا میکند. بر مبنای موضع اینطور استدلال میشود که موضع این فعالین در مورد لغو اعدام عینا موضع حزب ما نیست. ما خواهان لغو فوری اعدام هستیم و آنها میخواهند اعدام را گام بگام لغو کنند. روشن است که باید در برخورد به این حرکت بگوئیم لغو اعدام همین امروز. بگوئیم کجای دنیا اعدام گام بگام بر افتاده است که ایران دومی اش باشد. اما مخالفت با اعدام حتی در همین شکل هم بسیار جلوتر و مترقی تر از موضع کسانی است که طرفدار "اعدام انقلابی" هستند و خودشان را هم چپ میدانند. کسی که خواستار لغو گام بگام اعدام است از طرفداران اعدام انقلابی جلوتر است. شیوه اش تدریجی و غیر عملی است و همین را باید نقد کرد ولی خواست و هدفش مترقی

است. ما باید نقدهمان این باشد که لغو گام بگام معنی ندارد و عملی نیست. همانطور که مذهب را هم نمیشود گام بگام از دولت جدا کرد. بقول منصور حکمت یک جنبش و انقلابی اعلام میکند دست مذهب از دولت قطع و مذهب کنار زده میشود. یک نیروی انقلابی هم باید خواستار لغو فوری اعدام باشد تا اعدام واقعا لغو شود. چه کسانی را قرارست تا بگام آخر برسیم تدریجا اعدام کنند؟! باید همه این نقدها را طرح کرد ولی در عین حال باید از هر حرکتی علیه اعدام استقبال کرد. ما بعنوان رهبران جنبش علیه اعدام خوشحالیم که چنین حرکتی شروع شده است و ضعفها و اشکالاتش را هم نقد میکنیم. ولی این حرکتی ارتجاعی نیست. ارتجاعی نیروئی است که با اعدام موافق است.

در هر حال بحث من اینست که اگر فقط به رکن اول حزبیت اکتفا کنیم میتواند از ما یک حزب فرقه ای بسازد و ما به این آلوده هستیم. در برخورد به بقیه نیروهای چپ به این آلوده هستیم. در برخورد به اکتیویستها به این آلوده هستیم. در برخورد به پراتیکهای اجتماعی

به این آلوده ایم. مثل کش کوتاه در میرویم و بر میگردیم به مواضع ایدئولوژیک و تئوریک خودمان. تئوری و تحلیل فلان فعال و یا تشکل سیاسی با تئوری ما متفاوت است پس باید اول این اختلاف را برجسته کنیم و بعد هم بگوییمش. این برخورد باید کلا تغییر کند. اگر هژمونی دارید مثل بلشویکها برنامه ارضی اس. آر.ها را قبول میکنید. بلشویکها هزار یک و نقد روی اس. آر.ها داشتند. اما برنامه ارضی آنها را میپذیرند که نیرو جمع کنند و انقلابشان را پیروز کنند. ما از بلشویسم فقط نقد کائوتسکی مرتد را یاد گرفته ایم. هر که با ما همنظر نیست مرتد است. از تئوری جنبشها هم یک مذهب ساخته ایم. فلان فرد و یا فعال به جنبش من متعلق نیست. به نظر من تئوری جنبشها را اصلا نمیشود و نباید در مورد افراد بکار برد. این غلط است. متافیزیسم است. کدام یک از اعضای کانون کمونیسم کارگری امروز نماینده جنبش کمونیست کارگری است؟ اگر این نظریه را در مورد افراد بکار ببرید اشتباه میکنید. معمولا گفته میشود فلانی که فلان مقاله را نوشته است به جنبش کمونیسم

کارگری متعلق نیست. کمونیسم مذهب نیست، باید مقاله را مشخصا نقد کرد و اشکالاتش را نشان داد. ممکن است مقاله دیگرش کاملا با مواضع ما و یا آنچه از نظر ما کمونیسم کارگری است منطبق باشد. افراد که مادرزاد به این یا آن جنبش متعلق نیستند. و آنقدر هم منسجم نیستند که بر سر هر مساله ای عینا جنبش خودشان را نمایندگی کنند. بالاخره در هر موردی باید نظرات و مواضع را بطور مشخص نقد و ارزیابی کرد. بقول لنین تحلیل مشخص از شرایط مشخص. در مورد هر موضوعی باید مشخصا نشان داد که موضع یا نظریه و یا اقدام چه اندازه کمونیستی و یا ناسیونالیستی و یا چپ و راست است. در مورد تشکلهای و نیروهای سیاسی هم همین امر صادق است. تا وقتی و تا آنجا که نیروی سیاسی ای مواضع راست و ناسیونالیستی و فرمیستی و غیره دارد نیرویی خارج از جنبش کمونیستی است. موقعیت جنبشی نیروها در مواضع آنها خود را نشان میدهد و نه برعکس. باید هر موضع مشخص را نقد کرد و نشان داد که چرا امر جنبشهای دیگر را نمایندگی

میکند. در مورد افراد حتی در خود حزب ما این سنت هست که مواضع و نظراتی که با آن مخالفیم را اینطور ارزیابی میکنیم که مثلا رفیق این بحث تو شبیه انشعاییون است. و خود انشعابها از حزب را هم بعضی اینطور تحلیل میکنند که متعلق به جنبش کمونیسم کارگری نبودند و رفتند! این برخورد درستی نیست. با ما اختلافات سیاسی جدی داشتند و رفتند (علیرغم اینکه ما گفتیم میتوانیم در حزب بمانید). به نظر من ارجاع به وابستگی و پایگاه جنبشی و یا طبقاتی افراد در یک پلیمیک سیاسی متد فرقه های ایدئولوژیک است.

اگر تنها به همان رکن اولی که من بر اهمیتش تاکید کردم اکتفا کنیم حزب نیستیم، یک فرقه نظری هستیم. فرقه هائی که در میدان عمل نیستند میتوانند با این متد به یکدیگر برخورد کنند ولی یک حزب درگیر پراتیک اجتماعی نمیتواند این شیوه را داشته باشد. کسی که در پراتیک اجتماعی و بخصوص در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی حضور ندارد یا گروه فشار است و

یا یک فرقه ایدئولوژیک. این بحث منصور حکمت در حزب و جامعه است. فرقه ها احتیاج دارند به مرزبندی ایدئولوژیک چون همه موجودینشان آنست.

از سوی دیگر میتوانیم کمپینها و پراتیک اجتماعی خوبی داشته باشیم ولی تبدیل بشویم به مصلحین و اجتماعی و فعالین تغییر در نظام موجود در عرصه های مشخصی مثل لغو اعدام یا آزادی زندانیان سیاسی یا دفاع از حقوق کودک و غیره. همه این عرصه در خود مهم و ارزشمند هستند و باید فعال تر و وسیع تر هم بشوند ولی اکتفا به همین ها از ما یک گروه فشار میسازد. نیروئی که صرفا میخواهد در همین جامعه تغییرات مثبتی رخ بدهد. این را میدانیم که در جوامع سرمایه داری و در همه کشورها ممکن است تغییرات مثبتی در برخی از زمینه ها ایجاد شود. (البته در جمهوری اسلامی همین هم ممکن نیست ولی علی العموم رفرم در وضع موجود منتفی نیست). ما برای هر یک میلیمتر بهتر شدن وضع موجود می جنگیم ولی هدف و امر جنبش ما زیر و رو کردن کل

نظام سرمایه داری است و نه صرفاً تغییرات و بهبودهایی در این نظام. بقول منصور حکمت میشود در اپوزیسیون زندگی بخشی از جامعه را بر سر خواسته‌های معینی برای مدت محدودی بهبود داد. ولی اگر میخواهید زندگی میلیون‌ها انسان را برای همیشه در همه جنبه‌ها بهبود بدهید باید قدرت سیاسی را بگیرید. این فلسفه زندگی سیاسی ما است وگرنه من میتوانستم بروم در پزشکان بدون مرز فعالیت کنم. و یا بسیاری از کمپین‌های انسانی و مترقی و برحق که خواستار بهبودهای معینی در وضع موجود هستند. امر جنبش ما سرنگونی و در هم شکستن دولت و نظام سرمایه داری و بدست گرفتن قدرت سیاسی است و دقیقاً بهمین دلیل است که فعالیت در عرصه قدرت سیاسی یک رکن اساسی حزب و حزبیت ما است.

ما میتوانیم پراتیسینها و اکتیویستها و کمپین‌های خوبی باشیم ولی مثل یک گروه فشار عمل کنیم. فعالیت در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی مبنای حزبیت کمونیستی است و لااقل از زمانی که بحث حزب و جامعه

را منصور حکمت مطرح کرد، ما بر این نظریه واقف و مجهز شدیم. بحث بر سر عملکرد ما بر مبنای این خط و جهتگیری است. در قسمت آخر این سمینار من به این رکن سوم حزبیت میپردازم.

فعالیت در عرصه قدرت سیاسی

فعالیت در عرصه قدرت سیاسی یک رکن مستقل مباره حزبی است. این یک عرصه مستقل فعالیت ما است و نه ادامه و یا نتیجه کار در عرصه‌های دیگر. من فکر میکنم تمرکز رهبری حزب باید بر این رکن سوم باشد. حزب ما روی این خط نیست.

اگر بخواهم به ضعف حزب و به یک خلاء در فعالیتها حزب انگشت بگذارم - از رهبری هم شروع میکنم - بر فعالیت در عرصه قدرت سیاسی تاکید میکنم. این اولویت درجه یک ما است و این خودش به یک سری فعالیتها و اقدامات مشخص ترجمه میشود که من سعی میکنم در وقتی که باقیمانده این فعالیتها را توضیح بدهم.

نکته اول تمرکز روی موضوعات و ایشیوهای سیاسی معینی است که مستقیماً به دولت و قدرت سیاسی مربوط میشوند. روشن است که مساله اعدام، آپارتاید جنسی، حقوق کودکان، خلاصی فرهنگی جوانان، حقوق پناهندگان و غیره همه اینها نهایتاً به مساله قدرت و دولت مربوط میشود. ولی منظور من تمرکز روی مسائلی است که مستقیماً و بلاواسطه معطوف به مساله دولت و قدرت سیاسی است. یعنی مواضع و سیاستهای جمهوری اسلامی در برخورد به مسائل و موضوعات مختلف و بچالش کشیدن رژیم بر سر این مسائل.

بعنوان یک نمونه در این پلنوم مساله آلودگی محیط زیست مطرح شد و این در ایران مساله‌ای کاملاً سیاسی است. چرا باید سنج و یا یاسوج جزو ده شهر اول آلوده دنیا باشد؟ آلودگی هنگ کنگ و نیویورک و لندن قابل درک است ولی یاسوج چرا؟ شهری که از نظر جمعیت و صنعت و ترافیک و مثلاً تعداد اتومبیل و کارخانه‌ها احتمالاً جزو حتی پانصد شهر اول دنیا هم نیست چرا از نظر آلودگی

هشتمین شهر جهان است؟ روشن است که مساله سیاسی است. لاقیدی و عدم مسئولیت و بی اعتنائی و سیاستهای ضد انسانی حکومت اساس مساله است.

در همین سطح مسائل سیاسی مستقیماً معطوف بدولت و حکومت هم وجود دارد که باید در دستورکار ما قرار بگیرد. نظیر اظهارات و مواضع مقامات و جناحها حکومتی در رابطه با آمریکا. یا کارنامه صد روزه دولت روحانی و یا منشور کذائی حقوق شهروندی روحانی، یا برخورد رژیم به اقلیتهای مذهبی نظیر بهائیهها و یهودیها. یا اعدام عده ای در زندان به انتقام فعالیت نیروهای سلفی در مرزها و یا اظهارات ائمه جمعه و غیره و غیره. حزب باید بیش از اینها روی این مسائل خم بشود اطلاعیه بدهد و مصاحبه کند و تبلیغ کند و دست به اقدامات اعتراضی معینی بزند و کارهای لابی ایستی در دستور بگذارد و نظایر آن.

ما در عرصه مسائل و موضوعات عمیق اجتماعی فعال هستیم و کمپینهای موفقی هم داشته ایم. این نوع کمپینها را باید گسترش

داد و فعالانه تر هم به پیش برد. ولی اینجا بحث بر سر فعالیت حول مسائل سیاسی معطوف به دولت و حکومت است. این دو نوع فعالیت آلترناتیو یکدیگر نیستند. مساله اینست که در عرصه دوم، عرصه معطوف به دولت و قدرت سیاسی، ما کم کاری داشته ایم و باید بسیار بیشتر در این عرصه فعال بشویم. این عرصه مشخصاً مربوط به سیاست در ایران و دولت در ایران است. باید مدام رژیم را بر سر مسائل مختلف به چالش بکشیم. نقد و برخورد به گفته های مقامات و مسئولین جمهوری اسلامی باید خیلی بیش از اینها روی میز ما باشد. و باید مردم ببینند ما چه میگوئیم و چه میکنیم.

پراتیک اجتماعی حزب و حضور و فعالیت در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی گر چه به هم مربوطند ولی دو عرصه مختلف هستند و دیدن این تمایز برای درست پیش بردن فعالیت در هر دو عرصه کاملاً ضروری است.

کمونیسم سیاسی

برای روشن شدن موضوع مثالی

میزنم. در فرهنگ سیاسی غرب بین کنسرواتیسم اجتماعی و کنسرواتیسم سیاسی فرق میگذارند. کنسرواتیسم اجتماعی با مخالفت با سقط جنین و مخالفت با خارجی ها و پناهندگان و همچنین گرایان و حمایت از مجازات اعدام و کلا تشدید مجازاتها و طرفداری از مذهب و اخلاقیات مذهبی و امثالهم مشخص میشود. کنسرواتیسم سیاسی عبارتست از حمایت از احزاب دولتی راست و محافظه کار، اعتقاد به تاجریسم و ریگانیسم، حمایت از سیاستهای میلیتاریستی و سیاستهای اقتصادی فریدمنیستی و زدن از خدمات اجتماعی و غیره.

به همین ترتیب میتوان بین کمونیسم اجتماعی و کمونیسم سیاسی هم تمایز قائل شد (که البته از نظر مضمون کاملاً قطب مخالف مواضع فوق است). کمونیسم اجتماعی علیه فقر و تبعیض و بیحقوقی است. از حقوق و خواستههای کارگران دفاع میکند، علیه مذهب و دخالتگری مذهب در دولت و قوانین و زندگی اجتماعی است، از حقوق اقلیتهای (مردم منسوب

به ملیتها و مذاهب و اقوام دیگر) دفاع میکند، خواستار لغو مجازات اعدام است، خواهان تحصیل و بهداشت رایگان و وسیعترین امکانات و خدمات رفاهی و اجتماعی است، خواهان بیشترین آزادیهای سیاسی و مدنی است و غیره و غیره. حزب ما در همه این عرصه ها فعال بوده است، اما این کافی نیست. کمونیسم سیاسی کجاست؟ کمونیسم سیاسی را به معنی اخص، مانند حزب سیاسی، بکار میبرم. کمونیسم به معنی اعم تماما سیاسی است (همانطور که همه مواضع و سیاستهای اجتماعی که بر شمردم در اساس و نهایتا امور سیاسی هستند) اما کمونیسم سیاسی به معنی اخص معطوف به دولت و سیاستهای دولتی است. قبل از هر چیز خواهان خلع ید سیاسی از طبقه حاکمه و بزیر کشیدن دولت و تصرف قدرت سیاسی است. چون کمونیسمهایی هم داریم که قصد گرفتن قدرت سیاسی در جایی را ندارند. مثل حزب اس. دبلیو. پی. انگلیس که تماما مثل یک گروه فشار "ضد امپریالیستی" یا بعبارت صحیح تر ضد آمریکائی عمل میکند و خلع ید سیاسی از

هیچ دولتی در دستورش نیست. همانطور که ما حزب سیاسی را در تمایز از گروههای فشار تعریف میکنیم (در بحث حزب و جامعه منصور حکمت) به همین ترتیب کمونیسم سیاسی هم در تمایز از کمونیسم غیرسیاسی با معطوف بودن به مساله دولت و سرنگونی حکومتهای بورژوائی مشخص میشود. کمونیسم سیاسی در برخورد به دولت فعال است، در رابطه با هر سیاست و موضعگیری دولت نظر و موضع و نقد رادیکال و روشنی دارد، در این عرصه فعالانه تبلیغ میکند، سازمان میدهد و کمپین میکند و غیره. ما در این عرصه خیلی ضعیف عمل میکنیم. فکر میکنیم در ادامه فعالیتهای مبارزاتی و پراتیک اجتماعی مان، بعنوان یک نتیجه فعالیت بعنوان کمونیسم اجتماعی، کمونیسم سیاسی و حضور در عرصه قدرت سیاسی هم حاصل میشود. ولی اینطور نیست. نمایندگی کردن کمونیسم سیاسی و فعالیت در عرصه قدرت سیاسی همانطور که گفتم خود یک رکن مستقل کار حزبی است و نه یک نتیجه خودبخودی فعالیت در عرصه های دیگر.

کمپینها و پراتیک اجتماعی در داخل

یک پایه دیگر کمونیسم سیاسی پراتیک اجتماعی در داخل ایران است. من قبلا این بحث را در چارچوب پراتیک اجتماعی - رکن دوم حزبیت که توضیح دادم - مطرح کرده ام. این بحث را هم میشد زیر همان تیتراژ رکن دوم حزبیت طرح کرد. اما بعنوان کمونیسم سیاسی - به معنی حضور حزب در صحنه و تصویر و ایمیج حزب - نیز این امر پراتیک اجتماعی در داخل ایران جایگاه ویژه ای دارد و من ترجیح میدهم از این زاویه به موضوع بپردازم.

من قبلا هم گفته ام که ما در سطح فعالیتهای کمپینی در خارج کشور کادرهای کارآمد و ورزیده ای داریم. مینا احدی و مریم نمازی علیه اسلام سیاسی و علیه اعدام و کریم شاه محمدی و افسانه وحدت در کودکان مقدمند و عبه اسدی در فدراسیون و شیوا محبوبی در کمپین آزادی زندانیان سیاسی که یکی از کمپینها و فعالیتهای موفق و سطح بالای ما

در این دوره بود، فعال و شناخته شده هستند و همه اینها نمونه هائی از پراتیک اجتماعی موفق حزب است. سوال اینست که در داخل کشور چه؟ داخل کشور مستلزم سبک دیگری از کار است. داخل کشور نیازمند زبان دیگری و یک نوع سایت و بلاگ و فیس بوک دیگری و یک نوع پتیشن های دیگر و تجمعات دیگر و آکسیونهای دیگری است. سبک و شیوه خارج در داخل کشور کارائی ندارد. من همیشه این مثال را میزنم که در مبارزه علیه حجاب و آپارتاید جنسی یک خط تبلیغی ما همیشه این بوده است که حجاب شیشه عمر جمهوری اسلامی است و بقای جمهوری اسلامی به موئی بند است و غیره. این تبلیغات خوبی است و باید در تلویزیون به همین ترتیب حرف زد. اما کمپین علیه حجاب در داخل نمیتواند اینطور کار کند و نیرو جمع کند. اتفاقا برای اینکه در کارش موفق شود نباید مساله را به جمهوری اسلامی وصل کند. باید لغو حجاب به عنوان یک مساله زنان را طرح کند. سایتها فعال داخل هیچ مساله ای را مستقیما به سرنگونی جمهوری

اسلامی مرتبط نمیکنند. حول حقوق زنان، مساله تعدد زوجات، ازدواج با دختر خوانده، ممنوعیت فعالیتهای ورزشی برای زنان، تفکیک جنسی در دانشگاهها و غیره فعال هستند بی آنکه صریحا این مسائل را به رژیم مرتبط کنند ولی همه میدانند که عملا و در مضمون همه این فعالیتهای علیه جمهوری اسلامی است.

این سازماندهی کمپینها در داخل را حزب روی میز نگذاشته است. مانع کمپین در داخل امنیت نیست. این زمان شاه نیست، دوره ده سال پیش هم نیست. مساله امنیت اینجا موضوعیتی ندارد. ما بیست سال است مثل یک حزب تبعیدی در خارج کار کرده ایم و از آن فضا بیرون آمده ایم ولی باید آگاهانه این خط و جهت را داشته باشیم و این سیاست را دنبال کنیم. اگر چنین کنیم در همین تشکیلات فعلی مان در داخل ده ها کمپینر قدم جلو خواهند گذاشت. فی الحال از زمانی که این بحث پراتیک اجتماعی در داخل را طرح کرده ایم رفقائی دست بکار شده اند و شهلا دانشفر در گزارش کمیته سازمانده به جنبه

هائی اشاره کرد. ولی میشود و باید بیشتر و وسیعتر کار کرد. حزب ما، کادرهائی از حزب، باید به متخصص پراتیک اجتماعی در داخل تبدیل بشود و به این منظور شناخت مکانیسمها و شیوه ها و زبان و سبک کار و سازماندهی (علنی و نیمه علنی) در داخل و بخصوص استفاده فعالانه از مدیای اجتماعی در کمپینهای داخل کشور جایگاه تعیین کننده ای دارد. اینقدر مساله ضروری و واقعی است که فی الحال کمپین علیه اعدام و فعالیتهای کمیته علیه اعدام در خارج عملا یک بعد داخل کشوری پیدا کرده است. همین را در مورد فعالیت کمیته مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی نیز میتوان گفت. این فعالیتهای عملا به ایران وصل شده است ولی به یک معنی بطور "خودبخودی" کار پیش رفته است. ما نقشه و ابتکار عمل و سیاست فعالی در این جهت نداشته ایم. آنقدر در خارج کشور خوب کار کرده ایم که تاثیراتش را در داخل هم می بینیم. همانطور که همیشه تاکید کرده ایم داخل و خارج به هم مرتبط هستند. ولی باید سازماندهی کمپینها و پراتیک اجتماعی در داخل را

در دستور قرار داد و نقشه عمل روشنی برای این کار داشت. مثلا مساله محیط زیست خود یک زمینه مهمی است که حزب باید در این عرصه جلو بیفتد. این با علیه اعدام و اکس مسلم و غیره فرق میکند. باید بدیل داخلی این نهادها و کمپینها را درست کرد. این کاملا ممکن و عملی است. در اینجا بخصوص استفاده از مدیای اجتماعی نقش برجسته ای پیدا میکند. میتوانیم از خارج مدیای اجتماعی برای فعالیتهای داخل کشور داشته باشیم. ادمین بلاگ و یا صفحه فیس بوک و غیره میتواند در خارج باشد اما با شیوه و سبک کار و زبان داخل کشور و برای سازماندهی حرکتی در داخل کار کند.

پراتیک اجتماعی در داخل به قدرت سیاسی مربوط میشود چون در ایران و در برابر جمهوری اسلامی اتفاق میافتد و یک فاکتور مهم در تامین حضور و ایمینج حزب در بچالش کشیدن جمهوری اسلامی است. حزب ما هر اندازه هم در مورد مسائل جهانی از یازده سپتامبر تا انقلابات منطقه و غیره خوب حرف بزند و مواضع

درستی بگیرد - که برای فعالین مارکسیست و کمونیست همه اینها لازم است - اما برای یک حزب سیاسی این شاخص هم مهم است که تبلیغات تلویزیونی و اطلاعیه ها و موضعگیریها و مقالاتش و فعالیتهایش تا چه حد معطوف به رژیم و بچالش کشیدن حکومت است و این به کمپینهای داخل ایران مکان برجسته ای میدهد. حزب ما تقریبا میشود گفت - بجز برخی فعالیتهائی که اخیرا کمیته سازمانده شروع کرده- در عرصه فعالیتهای اجتماعی در داخل کشور حضور ندارد.

حضور در ایران و مکان حزب و حزبیت در فعالیتهای ما

نکته دیگر بحث تامین حضور حزب در داخل است. این مولفه ای است که منصور حکمت نیز در بحث حزب و قدرت سیاسی بر آن تاکید میکند. حزب نه تنها باید بتواند از راه دور - از تبعید- فعالیتهایش در داخل را سازمان بدهد و رهبری کند بلکه باید در داخل حضور داشته باشد و مردم این حضور را ببینند. باید فعالین ما در داخل با شعار نویسی بر در و دیوار، با

پخش اطلاعیه و تراکت، با اس ام اس و تویتر و استفاده از مدیای اجتماعی، به اسم حزب و با معرفی و امضای حزب، در کارخانه و محله و دانشگاه و همه جا حضور حزب را اعلام کنند. این امر به تصویر و ایمینج حزب نیز مربوط میشود. ما باید بتوانیم در مرز کردستان نیز دفتر و یا یک ارگان و پایگاه حزبی داشته باشیم. این بحث از تماس و دیدار با فعالین فراتر میرود و به اعلام حضور حزب مربوط میشود. من در این مورد بیشتر توضیح نمیدهم چون در چارچوب بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی در این مورد زیاد صحبت کرده ایم و موضوع آشنا و شناخته شده ای برای ما است.

نکته دیگر معرفی حزب و ضرورت و مطلوبیت حزب و حزبیت در تبلیغات و فعالیتهای است. ما کمپینرهای خوبی هستیم و همه هم میدانند که حزب از طریق نهادها و کادراهایش در عرصه های متعددی فعال است. از کمیته علیه اعدام تا کودکان مقدمند و فدراسیون پناهندگان تا آزادی زندانیان سیاسی و غیره و غیره. این خیلی خوبست. ولی بحث

من بر سر این نیست. بحث من اینست که در فعالیت این کمپینها جای حزب کجاست؟ آیا هیچوقت زمانی میرسد که بگوئیم بالاخره حزب میتواند مساله شما را حل کند؟ این مساله شما به دولت مربوط میشود و باید حزبی باشد که بتواند دولت را سرنگون کند؟ بگوئیم مساله پناهندگی را باید ریشه ای حل کرد. چند میلیون پناهنده چرا نمیتوانند آنجائی که دنیا آمده اند زندگی کنند؟ نود و نه درصد پناهندگان مجبور شده اند کشورشان را ترک کنند. چطور میشود این مساله را حل کرد؟ حزب ما این راه حل را دارد. آیا هیچوقت به این بحث میرسیم؟ در تبلیغ مان؟ در بحثهایمان؟ در نشریاتمان که نهادها منتشر میکنند؟ هیچوقت به اینجا میرسیم که به زبان ساده و ملموس توضیح بدهیم اهمیت حزب کجاست؟ همانطور که خودمان می فهمیم. حزب مهم است چون قدرت سیاسی مهم است. چون اگر جمهوری اسلامی نیفتد این مسائل حل نمیشود. و حتی اگر جمهوری اسلامی بقدرت انقلابی که ما خواهان و مبلغ آن هستیم نیفتد فردا ممکن است مرسی و یا

تنطاوی ایران روی کار بیایند.

میخواهم بگویم حزب به این معنی باید در دستور کار ما و صحبت در مورد ضرورت و مطلوبیت حزب جزئی از تبلیغات هر روزه ما باشد حتی در نهادها و کمپینهای عرصه ای که کادرهای حزب با عناوین مختلف در آن فعال هستند.

اصغر کریمی از یک برنامه زنده تلویزیونی به مناسبت سالگرد حزب که خود اجرا کرده بود صحبت میکرد و میگفت برنامه موفق بوده است. برنامه ای با عنوان حزب کمونیست کارگری نماینده شماست. فکر کنم رفقای دیگری هم با همین عنوان برنامه های زنده اجرا کرده اند. اولین باری بود که صریحا در مورد حزب و حزبیت با مردم گفتگو میکردیم و بیننده ها هم روی خط می آمدند و در مورد حزب صحبت میکردند. ما باید بیشتر و منظم تر از این نوع برنامه ها داشته باشیم. ما تا کنون نتایج و اثرات فعالیتهایمان در جامعه را دنبال میکردیم. مثلا اینکه حزب علیه اعدام فعالیتهایی میکند و در نتیجه اش امروز مخالفت با اعدام به

یک امر عمومی در میان نیروهای اپوزیسیون تبدیل شده است. یا امروز دیگر همه خواهان جدائی مذهب از دولت هستند و غیره. این در خود خوب و ارزشمند است ولی بالاخره باید این را هم گفت که عامل این کارها هم باندازه خود کار مهم است. و اگر این عامل تقویت نشود کار به فرجام نمیرسد. حداکثر یک نیروی اصلاح طلبی میشوید که میلیمتر به میلیمتر پیشروی میکنید و فردا تحولی در بالا صورت میگیرد و همه چیز بر میگردد سر جای اولش. یا در بهترین حالت جمهوری اسلامی میرود یک رژیم میاید از این بدتر. بحث اینست که ما باید بتوانیم در فعالیتهای هر روزه و در تبلیغات تلویزیونی مان ضرورت و مطلوبیت حزب را مطرح کنیم. منظور من کلیشه و تعریف از خود نیست. باید یاد بگیریم که زنده و ملموس این کار را بکنیم. باید یاد بگیریم که همانطور که میگوئیم اعدام قتل عمد دولتی است به همان روشنی هم بگوئیم شرط لغو اعدام قدرتگیری حزب کمونیست کارگری است. این ها بهم مربوط هستند. دولتهای بورژوائی این قتل عمد را ادامه خواهند داد. باید

علیه اعدام در همین جمهوری اسلامی هم مبارزه کرد و بقدرت فشار اعتراضات مردم جلوی اعدامها را گرفت ولی فعالیت بعنوان گروه فشار کافی نیست، این فشارها بر میگردد. میتوانید اعدام را چنان در جامعه کوید که بقیه دنیا هم از ما سرمشق بگیرند و برای رسیدن به این هدف حزبی که پرچم اعدام قتل عمد دولتی را برافراشته است باید بقدرت برسد. آیا این نمیتواند مضمون یک بحث تلویزیونی باشد؟ یا یک سخنرانی در کمپین علیه اعدام؟ سر اعدام صحبت کنیم و بگوئیم آن حزبی که میگوید اعدام قتل عمد دولتی است باید بقدرت برسد و گرنه این قتل عمد ادامه دارد.

مثال دیگر حقوق کودک است. در این پلنوم رفقای کودکان مقدمند گزارش فعالیتهاشان را دادند. اما حتی اگر کودکان مقدمند در کشورهایی که فعالیت میکند به همه اهدافش برسد هیچ تضمینی نیست که دولت بعدی حقوق کودک را رعایت کند. بودجه ها را میزنند و مهد کودکیها را میبندند و باز مساله کودکان حاد میشود. در همین سوئد وضع کودکان از

دوره دولت رفاه بدتر شده است. حال ایران و کشورهای نظیر آن که کودک اصلا آدم حساب نمیشود و تجاوز به دختر بچه ها قانونی است جای خود دارد.

باید اعلام کرد مساله حقوق کودک مساله ای سیاسی و دولتی است. یک فرق حزب سیاسی با گروههای فشار اینست که میداند و اعلام میکند که مسائل و مصائب اجتماعی خصلت سیاسی دارند و ریشه آنها هم دولت است. ریشه اش قدرت سیاسی است. این باید همیشه بر کار ما ناظر باشد. صرفا اینکه بگوئید من فعال در عرصه اعدام کمونیست هستم کافی نیست. بعنوان کمونیست علیه اعدام یک جور دیگر حرف میزنید. ما مبارزات را بدرست به دموکراتیک سوسیالیستی تقسیم نمیکنیم نه به این خاطر که در یک عرصه مثل دموکراتهای قدیم حرف میزنیم و در عرصه دیگر مثل کمونیستهای قدیم. همه جا یک حرف میزنیم. و حرفمان اینست که باید از طبقه حاکمه خلع ید کرد، باید قدرت سیاسی را گرفت، باید کمونیستهای مثل ما بقدرت برسند. بخاطر اینکه ما هستیم که

میگوئیم تمام قدرت به شوراها. ما هستیم که دولت مافوق مردم را قبول نداریم و خود مردم را بعنوان دولت سازمان میدهیم. همانطور که جنبش اشغال میخواست و اعلام میکرد. آنها آنارشیست بودند ولی ما راه حل عملی داریم.

اینها باید مضمون بحثهای تبلیغی و ترویجی ما در حزب و در فعالیتها و نهادهای عرصه ای باشد و حزب و حزیت را در مرکز کار ما قرار بدهد. ولی ما اینطور کار نمیکنیم. گوئی حزب، رشد و تقویت حزب، حاصل خودبخودی تبلیغات و فعالیت بر سر موضوعات دیگری است. همانطور که گفتم از دو رکن اول حزیت رکن سوم خودبخود نتیجه نمیشود. باید این عرصه را در خود و مستقلا روی میز گذاشت و در دستور قرار داد. حضور حزب در عرصه قدرت سیاسی مستلزم آنست که در تبلیغات و فعالیتهای ما خود حزب، اهمیت حزب، جایگاه حزب، مطلوبیت و ضرورت حزب، اهمیت پیوستن به حزب، یک موضوع همیشگی باشد. نه فقط در فعالیت روتین خود حزب بلکه در فعالیتهای کمپینی و عرصه ای هم باید این

یک محور کار باشد. اگر سوئدی فعال پیگیر حقوق کودک باید با چراغ قوه در سوئد بدنبال حزبی مثل حزب کمونیست کارگری بگردد، در ایران این حزب هست و باید معرفی اش کرد. بدون چنین حزبی حتی در سوئد هم مساله کودک حل نخواهد شد.

اینطور میتوانم این بخش صحبت را خلاصه کنم: تمرکز روی حزب و حزبیت بعنون کلید رهایی جامعه، همه بخشهای جامعه. اگر این حقیقت است باید هر روز آنرا گفت. باید مدعی بود و با اعتماد بنفس و از موضع قدرت این حقیقت را مطرح کرد.

چالش رژیم در خارج کشور

یک فعالیت دیگر ما برگزاری سمینارها و کنفرانسها و میزگردهائی در خارج کشور معطوف به مساله دولت و آینده ایران و بچالش کشیدن جمهوری اسلامی است.

ما باید مجموعه ای از این سمینارها و کنفرانسها داشته باشیم با شرکت رهبران و چهره

های حزبی و فعالینی از احزاب دیگر. ما میتوانیم این سمینارها را سازمان بدهیم و باید دقیق و برنامه ریزی شده این سمینارها را تدارک ببینیم. سمینارها میتواند سر مسائل مختلف باشد نظیر حقوق کودک و یا اعدام در ایران ولی موضوع هر چه باشد بحث نباید فقط به جواب مشخص به آن موضوع محدود بماند. بلکه باید بخصوص جواب سیاسی به دولتی باشد که عامل و مسبب آن مساله است و همچنین راه حل دولتی آن مساله. ممکن است کودکان مقدمند سمینار را برگزار کند ولی سخنران ما در خلال توضیح مساله کودکان و راه حلها و غیره باید بر این تاکید کند که به نظر ما این مساله سیاسی است. و در ایران مشخصی که موضوع بحث ما است تا جمهوری اسلامی بر سر کار است حقوق کودک پایمال خواهد شد. بحث ما باید این باشد که باید این حکومت را از جمله بخاطر کودک آزاری در دنیا محکوم کرد و برسमितش نشناخت. هیچ جا مساله کودکان مثل ایران سیاسی نیست. بخاطر اینکه در ایران ما منشا این مبارزه بوده ایم. در کشورهای غربی

مؤسسات خیریه و کلیساها جلو افتاده اند. کشیشها هم به کودکان تجاوز میکنند و هم بیرق دفاع از کودکان را علم کرده اند!

یا میشود سمیناری با عنوان اعدام یک مساله سیاسی است سازمان داد که به همین ترتیب به جایگاه اعدام در سر کار ماندن جمهوری اسلامی بپردازد. میشود سمینارهایی با عنوان آینده ایران و یا آلترناتیوهای حکومتی راست و چپ و غیره سازمان داد. در هر حال تم این سمینارها و کنفرانسها و پانلها همه به نحوی چالش کشیدن جمهوری اسلامی و مساله قدرت سیاسی و دولت و حکومت در ایران است. در همه این گردهمائی ها باید چهره های حزب در کنار چهره ها و فعالین از احزاب دیگر ظاهر شوند. ما بحث خودمان را مطرح میکنیم و بگذارید نیروهای دیگر هم حرفهای خودشان را بزنند. ما میتوانیم و باید این سمینارها را با تدارک کافی و با پوشش مدیائی سازمان بدهیم و برگزار کنیم و بحثها و نتایجش را منتشر کنیم. نفس برگزاری این گردهمائیها تصویر قویتر و آماده تر و مدعی تر و تعرضی تری از حزب و کل چپ ایران بدست میدهد

و نه تنها جمهوری اسلامی بلکه نیروها و آلترناتیوهای راست را به عقب میراند و در موضع تدافعی قرار میدهد.

نکته بعدی فعالیتهای تبلیغاتی و لابی ایستی علیه رژیم در خارج کشور است. ما مدتهاست سیاست منزوی کردن جمهوری اسلامی را در دستور گذاشته ایم. این خط و سیاست در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی جای مهمی دارد. وقتی اعلام میکنیم که نباید جمهوری اسلامی را برسمیت بشناسید معنای دیگرش اینست که باید حزب ما را برسمیت بشناسید. جمهوری اسلامی دولت مشروع، دولت متکی به رای، دولت نماینده جامعه و هیچ بخشی از مردم ایران نیست، قاتل مردم است. این تم و این موضوع باید محور کارهای لابی ایستی ما در خارج باشد. باید نیروهای چپ و مترقی در سطح جهانی را برای پیشبرد این سیاست بسیج کنیم. این را تا بحال بیشتر بعنوان یک موضوع تبلیغی دیده ایم در حالیکه یک جنبه مهم فعالیت در عرصه قدرت سیاسی است. یعنی سیاست بچالش کشیدن جمهوری

اسلامی در خارج کشور بعنوان دولت ایران. ما اعلام میکنیم مردم ایران این حکومت را نمیخواهند و هر کس در این تردیدی دارد سرنیزه ها را از سر جامعه بردارد و فراندوم کند و ببیند مردم چه میگویند و چه میخواهند.

نکته دیگر تلاش برای حضور چهره ها و رهبران حزبی در مدیای فارسی در هر کشوری است. رسانه های فارسی زبان در خارج کشور کم نیستند و رفقائی از ما هم اساسا بعنوان فعالین کمپینها و نهادها در این برنامه ها شرکت میکنند ولی باید بسیار بیشتر از سطح فعلی فعال بود. این در باز است اما حزب ما آنطور که باید و شاید واردش نشده است. یک بخش از حضور حزب و ایمیح حزب اینست که در رادیوها و تلویزیونها و رسانه های فارسی زبان ظاهر شویم و مواضع و نظرات و سیاستها حزب را مطرح کنیم. در این گفتگوها هم باید با صراحت و تعرض بیشتری حزب و ضرورت حزب و پیوستن به حزب را مطرح کرد.

برخورد به نیروهای چپ

به نظر من رابطه ما با دیگر نیروها چپ موضوعی است که تماما به کمونیسم سیاسی و عرصه قدرت سیاسی مربوط میشود. مساله نه بر سر نزدیکیهای تئوریک نظری و در تحلیلها تبیین ها است و نه بر سر اتحاد عمل در عرصه های مشخص. ضرورت نزدیکی بین نیروهای چپ از اینجا در نمی آید. بحث بر سر موقعیت و قدرت چپ جامعه در بچالش کشیدن حکومت و موقعیت توازن قوای بین نیروهای اپوزیسیون راست و چپ در ترسیم آینده سیاسی جامعه است. به این اعتبار مساله رابطه و نزدیکی میان نیروهای چپ تماما امری است مربوط به کمونیسم سیاسی و عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی در یک مقیاس کلان اجتماعی.

به نظر من اگر هنوز رگه هائی از برخورد فرقه ای و ایدئولوژیک در میان ما هست بیشتر همینجا خودش را نشان میدهد. شما یا میتوانید بر اساس تفاوتها و تمایزاتان به بقیه چپ برخورد کنید و یا بر مبنای نظری که کل جامعه در مورد نیروهای چپ دارد موضع بگیرید. به نظر من شیوه درست این دومی است. اغلب ما

سعی میکنیم در برخورد به بقیه نیروهای چپ وجوه اختلاف را بیرون بکشیم و برجسته کنیم و بگذاریم جلوی چشم جامعه. این در عرصه نظری و تئوریک و خط سیاسی - رکن اول حزبیت - کاملاً شیوه درست و اصولی و لازمی است. ولی در برخورد به یک امر عملی مبارزاتی و در قبال دولت حاکم - دو رکن دیگر کار حزبی - این شیوه کاملاً غلط و مضر است. اگر علیه اعدام نیروهای چپ دیگر هم پا بمیدان میگذارند باید از این امر استقبال کنیم و نه اینکه به یاد اختلافات نظری و خطی مان بیفتیم.

میخواهم بگویم برخورد ما با گروههای دیگر در بسیاری از موارد هنوز از سر حفظ مرزبندیها است. من نگران درهم ریختن مرزبندیها نیستم. ما باندازه کافی از نظر تئوریک و سیاسی و از نظر سبک کار و غیره تفاوتهایمان را روشن کرده ایم و حزب قوی و منسجمی داریم. یک حزب متزلزل و ضعیف شاید باید نگران این نوع مرزبندیها باشد ولی ما احتیاجی به این نداریم. ما کارمان را کرده ایم و تفاوتهایمان را بروشنی اعلام کرده

ایم. اما وقتی در میدان مبارزه هستید باید دیگر جنگ را ببینید. باید خودمان را رهبر این جنگ ببینیم و بگوئیم هر سربازی خوش آمده است. تمایزاتمان چیست؟ خوب هر کس ادبیاتمان را بخواند میداند ما با همه نیروهای چپ دیگر فرق داریم. ولی وقتی ما را در مبارزه معین کنار هم مینیند میفهمند که ما یک حزب سیاسی هستیم که میدانیم باید با تمام توان در برابر دشمن، در برابر حکومت و کل نیروهای راست ایستاد.

در برخورد به نیروهای چپ و بخصوص نیروهای منسوب به کمونیسم کارگری این جنبه مهم است و باید بیشتر در این مورد کار کنیم. معمولاً گفته میشود باید زبان و لحن مان را ملایم تر و پخته تر کنیم ولی مساله از اینها فراتر است. مساله بر سر کمونیسم سیاسی و دیدگاه ما در مورد مبارزه سیاسی است. اگر خودتان را بجای طبقه کارگر و کل جامعه بگذارید و به حرکت نیروهای چپ نگاه کنید آنوقت راه را درست تشخیص میدهید. جامعه همه نیروهائی که خود را کمونیست مینامند

چپ میداند و هر چه این نیروها نزدیکتر و همراه تر و هم جهت تر ظاهر شوند خط و آلترناتیو و افق چپ - در مقابل حکومت و در مقابل کل نیروهای اپوزیسیون راست - در جامعه قویتر خواهد شد. این یک فاکتور مهم در عرصه مبارزه بر سر قدرت سیاسی و یک خصیصه مهم کمونیسم سیاسی است.

اگر این واقعیت را نبینیم در برخورد به نیروهای دیگر به چپ و راست خواهیم زد. رفقائی در حزب ما معتقدند که بخاطر تفاوتهای نظری و سیاسی ما با دیگر نیروهای چپ (که در خود نکته درستی است) نزدیکی و یا اتحاد امری غیر عملی و نادرست است. رفقائی نیز صرفاً از سر اتحاد عمل و کنار هم ظاهر شدن در کمپینهای مشخص به موضوع بر خورد میکنند. اما به نظر من مساله نه بر سر تفاوتها و یا نزدیکیهای تئوریک نظری و در تحلیلها تبیینها است و نه بر سر اتحاد عمل در عرصه های مشخص. ضرورت نزدیکی بین نیروهای چپ از اینجاها در نمی آید. همانطور که اشاره کردم رابطه ما با دیگر نیروهای چپ امری است مربوط

به عرصه قدرت سیاسی. بحث بر سر موقعیت و قدرت چپ جامعه در بچالش کشیدن حکومت و موقعیت توازن قوای بین نیروهای اپوزیسیون راست و چپ در ترسیم آینده سیاسی جامعه است. به این اعتبار مساله رابطه و نزدیکی میان نیروها چپ تماما امری است مربوط به کمونیسم سیاسی و حضور در عرصه مبارزه برای قدرت سیاسی در یک مقیاس کلان اجتماعی. از این نقطه نظر نزدیکی بین نیروهای چپ هم ضروری و هم عملی و ممکن است بی آنکه نیازی به کوتاه آمدن و تخفیف دادن در مواضع و نقطه نظرات خود داشته باشیم.

کمونیسم امروز

و بالاخره نکته آخر نمایندگی کردن کمونیسم امروز است. امروز از نظر اجتماعی کمونیسم، خواست و آرمان و ایده الهای کمونیستی قوی و توده ای است ولی کمونیسم متحزب و متشکل بسیار ضعیف و حاشیه ای است. به نظر میرسد به نوعی تاریخ جابجا شده است. در اکتبر ۱۹۱۷ در یک جامعه نیمه فئودالی - جامعه ای

که خود بلشویکها تا قبل از تزه‌های اوریل لنین معتقد بودند انقلاب دموکراتیک است - کمونیستهای یک انقلاب سوسیالیستی را رهبری میکنند و به پیروزی میرسانند. اما امروز در جوامعی که سرمایه داری سراپای جامعه را فراگرفته و از نظر عینی هر اعتراض و نارضائی علیه سرمایه است - و نه علیه کمبودها و عدم رشد سرمایه داری آنطور که در روسیه ۱۹۱۷ بود - انقلابها با پرچم دموکراسی و حقوق بشر معرفی و تداعی میشوند. علت این جابجائی چیست؟ چرا زمانی که نیمی از روسیه فئودالی بود و انقلاب ضد فئودالی ۶ ماه قبل اتفاق افتاده بود با رهبری سوسیالیستها و با شعار تمام قدرت به شوراها انقلاب به فرجام میرسد و الان که دنیا را سرمایه داری برداشته است و هرکس از اسفالت خیابانش ناراضی است می فهمد مساله به یک درصدیها مربوط است، اعتراضات و انقلابات با حقوق بشر و دموکراسی تداعی میشود؟

باید این پدیده را توضیح داد. اینجا هم به نظر من ریشه مساله کمونیسم سیاسی است. مردم به کمونیسم بعنوان دولت، کمونیسم

در عرصه قدرت سیاسی اعتماد ندارند، چون بعنوان دولت در شوروی و چین و غیره شکست خورده است. حزب ما باید مساله را از این زاویه ببیند و راه حل را پیدا کند.

حزب ما تنها با ظاهر شدن در قامت کمونیسم سیاسی و بچالش کشیدن قدرت سیاسی میتواند خودش را مربوط کند به کمونیسم اجتماعی امروز و آنرا نمایندگی کند. ما در جنبش ۹۹ درصدیها سعی کردیم همین جنبه نفی دولت مافوق مردم و متشکل شدن مردم بعنوان قدرت سیاسی را برجسته کنیم و به این ترتیب رگه های کمونیستی در جنبش اشغال را تبیین و نمایندگی کنیم. ولی باید در این زمینه بسیار بیشتر و همه جانبه تر کار کرد. این در خود موضوع مهم و جامع ایست که امیدوارم در فرصتهای دیگر بتوانیم به آن پردازیم.

۱۹ دسامبر ۲۰۱۳

وب سایت:

www.wpiran.org

تماس با حزب:

پیامگیر تلگرام: **wpi_tamas@**

و یا با ارسال پیام به شماره

۰۰۴۶۷۰۰۴۴۷۴۲۵

از طریق سیگنال، واتساپ و تلگرام و اینستاگرام